



مکتب روحانی مشاوره مسیحی

بیش از رستگاری

A Theology of Christian Counseling

More than Redemption

نویسنده: جی آدامز
مترجم: شاهرخ صفوی
ویرایش: فرح صفوی

پیشگفتار مترجم

شخصی که به مشاور مسیحی رجوع می کند در این کتاب "مقاضی" نامیده شده، و شخص مشاور نیز "مشاور" نامیده شده است. شاهرخ صفوی

فصل های کتاب

فصل اول:	نیاز مکتب روحانی در مشاوره مسیحی
فصل دوم:	مکتب روحانی و مشاوره
فصل سوم:	اصول کلام خدا - مشاوره و مکاشفه مخصوص
فصل چهارم:	اصول خدا - مشاوره مسیحی و اساس محیط انسان
فصل پنجم:	اصول خدا - نام خدا و مشاوره مسیحی
فصل ششم (بخش ۱):	اصول خدا - مشاوره مسیحی و دعا
فصل ششم (بخش ۲):	اصول خدا - مشاوره مسیحی و دعا
فصل هفتم:	اصول خدا - مشاوره مسیحی و اصل تثلیث
فصل هشتم (بخش ۱):	اصول انسان - مشاوره مسیحی و زندگی انسان
فصل هشتم (بخش ۲):	اصول انسان - مشاوره مسیحی و زندگی انسان
فصل نهم:	اصول انسان - مشاوره مسیحی و گناه انسان
فصل دهم:	اصول انسان - مشاوره مسیحی و عادت
فصل یازدهم:	اصول انسان - چگونه گناه بر افکار تاثیر می گذارد
فصل دوازدهم:	اصول رستگاری - بیش از رستگاری
فصل سیزدهم (بخش ۱):	اصول رستگاری - بخشش و مشاوره مسیحی
فصل سیزدهم (بخش ۲):	اصول رستگاری - بخشش و مشاوره مسیحی
فصل چهاردهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و زندگی نو
فصل پانزدهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و میوه روح القدس
فصل شانزدهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و ریشه کنی
فصل هفدهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و استقامت
فصل هجدهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و رنج
فصل نوزدهم:	اصول کلیسا - مشاوره مسیحی و کلیسا
فصل بیستم:	اصول کلیسا - مشاوره ایمانداران جدید
فصل بیست و یکم:	اصول کلیسا - مشاوره مسیحی و انضباط کلیسا
فصل بیست و دوم:	اصول کلیسا - مشاوره مسیحی و اعمال رحیم
فصل بیست و سوم:	اصول آینده - مشاوره مرگ و افراد در حال مردن
فصل بیست و چهارم:	اصول آینده - مشاوره مسیحی و قضاوت
فصل بیست و پنجم:	خلاصه مطالب

فصل سوم

اصول کلام خدا

مشاوره و مکاشفه مخصوص

مسیحیان قبل از فروید کجا بودند؟ بالای درخت؟ هیچ اطلاعی از رابطه انسان با خدا و با همسایه اش نداشتند؟ آیا مشاوران کلیسا ناامید کننده، ابتدائی و متوسل به عصر حجر بودند و باید مانند سنگ چخماق از میان می رفتند؟ آیا مسیحیان قبل از ظهور روانشناسی در بند زندگی گناه آلود بودند و خدا زندگی حقیقتدار را تا امروز از دست انسان بدور نگاه داشته است؟

یا آنکه افرادی چون پولس Paul، پطرس Peter، آگوستین Augustine، لوتر Luther، کالوین Calvin، سپرچن Spurgeon، و بسیاری دیگر، چیزی قابل شنیدن از زندگی در دنیای گناه آلود را داشته اند و چگونه مسائل زندگی را می توان حل کرد؟ جواب واضح است؟

اگر مشکل می توانید به این سؤال جواب دهید، آن را نادیده گرفته و به این سؤال فکر کنید: چگونه شد در جایی که کلام خدا عیسی مسیح را مشاور خوب (مشیر) نام برده (اشعیا ۹: ۶)، “بینش” روانشناسی و روانکاوی که امروزه بی ایمانان (و مسیحیانی که پیرو آن هستند) می گویند مشاوره مؤثر و ضروری است، بشمار آورده شده است؟

قدری تعمق در این رابطه می تواند جواب را کاملاً روشن کند. عهد قدیم تمام حکمت لازم را به عیسی مسیح داد تا بتواند مشاور بی خطای دیگران باشد. او تدارک کمی نداشت، بلکه بقول پولس “به کمال برای هر کار نیکو تجهیز” گردیده بود^(۱). کلیسا نیز (هر زمان که ایمان به کلام داشته)، کلام خدا را منبع توانا و پایان ناپذیری برای خدمت مشاوره بشمار آورده است. پس چه شد که مردم (و حتی کلیسا) روی به فرضیه های انسانی آوردند؟ چون از کلام خدا روی گردان شده بودند.

باید دوباره به مفهوم کلام بعنوان “مشاور” روی آوریم (نباید فراموش کنیم که این کار عمده کلام می باشد). به همین دلیل بود که داود شهادت داد “آنها مشاوران منند” (مزمور ۱۱۹: ۲۴). و همچنین در مقابل حکمت دنیوی که رواج داشت، اعلام کرد که کلام خدا او را از همه آموزگاران خردمندتر کرده بود (مزمور ۱۱۹: ۹۹).

نتیجتاً نباید شکی وجود داشته باشد که کار اساسی کلام خدا، مشاور انسان است، و مسئولیت کشیشان این است که متقاضیان را در استفاده از آن، راهنمایی کنند^(۲). هر نوع خدمتی از کلام، مشاوره مسیحی را نیز شامل می شود. در این فصل از کتاب، راجع به جوانبی از اصول کلام که با مشاوره مسیحی رابطه دارند، صحبت خواهیم کرد.

ابتدا خطا ناپذیر بودن کلام است، که ارتباط عمده ای با مشاوره مسیحی دارد. مشاور مسیحی کتابی را دست دارد که کلام حقیقی خدای زنده است، که با سبک و شیوه خاص نویسنده های مختلفی نوشته شده که از هر خطایی که ممکن بود در نوشته هایشان رخنه کند، آزاد گشته بودند. همچنین با هدایت خدا، توانستند نوشته هائی را ارائه دهند که نه تنها افکار خودشان بود، بلکه خدا می خواست از طریق ایشان بگوید، تا در عین حال بتوان گفت نوشته ارمیای نبی و روح القدس بوده است^(۳). این کتاب الهامش را از نفس خدا گرفته. وقتی خدا می گوید کلامش را با نفس بیرون آورد، به آن معنی که گویا کلام نوشته شده همان است که با صدای خود گفته. اگر خواننده می توانست صدای خدا را بشنود، متوجه می شد که خدا چیزی کم یا بیش از آنچه نوشته شده نگفته است^(۴).

مشاوری که از کلام استفاده کند صاحب قدرت می گردد. وقتی با اندیشه های واضح گناه آلود روبرو می شود (”آیا می توانم زنم را بخاطر زن دیگری ترک کنم؟“)، یا سؤالی در رابطه با رفتار (”آیا درست است در جایی که اینقدر فساد هست، مالیات پرداخت؟“) و غیره مواجه می گردد، مشاور مسیحی می تواند با قاطعیت جواب بدهد، چون بر اساس عقاید خودش جواب نمی دهد (یا بر اساس نتایجی که ممکن است بار آورد، یا عجله ای که در کار است)، بلکه بر اساس احکام خدائی که صحبت کرده، جواب می دهد.

این فرق بزرگی را ایجاد می کند. مشاوره ای که بر اساس کلام خدا عمل می کند بکلی با دیگر نظام ها فرق می کند چون اقتداری در خود دارد. این اقتدار از خدا است چون وقتی خدا گفت، شد. خطائی در کار نبود. اگر خطائی در کلام بود، و مانند دیگر نظام ها قابل اعتماد نبود (مکاشفه خدا نبود)، این اقتدار تبدیل به نظر شخصی می شد (ه). اما چون کلام خدا بی خطا است، اقتدار دارد. البته منظور اقتدار شخص نیست که حکم می کند. این اقتدار را نباید با استبداد قاطی کرد. حال باید راجع به هدایت کلام در خصوص موضوعاتی که مستقیماً راجع به آن صحبت نکرده، اما بطور اصولی اشاره به آن ها کرده صحبت کنم. مشاور مسیحی باید بتواند این دو را از یکدیگر تمیز بدارد. در کتاب سخنرانی های مشاوره مسیحی خود نوشتیم:

”نکته مهم دیگری که در استفاده از کلام باید در نظر گرفته شود، اهمیت تمیز دادن میان احکام مستقیم خدا و مراجع معتبر دیگری است. مطالبی مسقیماً سفارش یا منع شده اند، ولی در خصوص مطالب دیگر تصمیمات باید بر استناد اصول کلی کلام، استنتاج گردند. لازم نیست راجع به این موضوع اینجا صحبت کنم چون در کتاب ”راهنمای مشاوران مسیحی“ راجع آن صحبت کرده ام (۶). با این وجود، باید تاکید بر اهمیت فرقی که میان این دو هست بکنم. در غیر این صورت ممکن است متقاضی نتواند فرق میان اقتدار خدا و قضاوت شخصی که بر پایه اصول کلام استوار است را تشخیص دهد. نتیجتاً لازم است زمانی که مشاور نصیحت می کند یا تکلیفی را فراهم می سازد، این فرق را بخوبی درک کرده و به حساب آورد. بعنوان مثال، فرق میان این دو تکلیف را مشاهده کنید: ”سعید خان شما باید رابطه با زن مسعود را قطع کنید. من پیشنهاد می کنم با تلفن رابطه را قطع کنید“ و ”میترا خانم، شما باید کلام خدا را مطالعه کنید؛ پیشنهاد می کنم از فصل دهم امثال شروع کنید“.

این دو تکلیف فرق فاهشی را با هم دارند:

پیشنهادهای مشاور	حکم کلام
راه عملی انجام کار: با تلفن رابطه را قطع کنید	بر حسب حکم: ”رابطه را قطع کنید“
راه عملی انجام کار: امثال ۱۰ را بخوانید	بر حسب اصل عمومی: کلام را مطالعه کنید

مشاور ممکن است با قاطعیت نتیجه کاری که کلام حکم کرده را بخواهد: ”سعید خان شما باید رابطه با زن مسعود را قطع کنید“. اما در صورتی که کلام در مورد خاصی حکم نکرده، تنها می توان نتیجه اصولی که در کار هست را بکار برد، ”میترا خانم، شما باید کلام خدا را مطالعه کنید“. کلام خدا نگفته چگونه سعید این

رابطه نامشروع را باید قطع کند. و در حقیقت آنچه بخواد بکند بستگی به شرایط و موقعیت خاصی که در آن است خواهد داشت. البته اگر توانائی قطع رابطه را با یک تلفن دارد، بهترین راه همان است. اما از لحاظ موردی که حکم صادر نشده (بعنوان مثال نخواندن کلام گناه محسوب نمی شود)، تنها می توان از اصول کلام (که خواستار مطالعه خود شده)، استفاده کرد. طریق مطالعه کلام را مشاور می تواند پیشنهاد کند، ولی نهایتاً متقاضی است که برداشت لازم را باید بکند.

می بینید که اختیار مشاور در هر مرحله محدود به استفاده از کلام است. به این دلیل است که کلام را باید بکار برد. هر کاربردی نیز، لازم به "باز کردن" آیات دارد تا رابطه آن با موضوع خاصی که متقاضی دارد روشن شود. در این صورت است که مشاور خواهد توانست با اقتدار بگوید: "سعید خان شما باید". اگر کلام در مورد خاصی صحبت نمی کند، باید بتوان اصول کلی را "باز کرد" تا رابطه ای که با مورد خاص متقاضی دارد روشن گردد. موارد بسیاری هست که کلام خدا مستقیماً به آن ها اشاره نکرده، و ممکن است باعث نا کامی متقاضی گردند (مثلاً، "شما نباید قمار بازی کنید" (۷)). در تمام این گونه موارد، تفسیر کلام لازم است:

۱. تا متقاضی بتواند خود "صحت گفته ها را دریابد" (امثال ۱۷: ۱۱)؛
۲. تا کل اقتدار کلام خدا وارد بر متقاضی گردد (تا دستور را به شکل پیشنهاد برداشت نکند) و از وزن آن کم نشود.

اقتداری که در عهد جدید به این شکل ابراز شده: "نوشته شده است" (متی ۴: ۴)، باید برای هر شاگرد کلام واضح بوده باشد. این دقیقاً همان است که در مشاوره مسیحی لازم می باشد. هیچ نوع مشاوره دیگری از چنین اقتداری برخوردار نیست (با وجود آنکه الیس و اسکینر وانمود می کنند که هست) چون هیچ راه دیگری بر اساس اقتدار، بنا نشده. من نمی توانم اشکالی که بعضی افراد از کلمه اقتدار می گیرند را رد کنم، چون بسیاری بودند که از آن سواستفاده کرده اند (۸). تا زمانی که مشاور نه تنها نجات یافته، بلکه می تواند ثابت کند دستوراتی که می دهد بر اساس کلام خدا است، نباید بعنوان مشاور مسیحی مورد قبول واقع گردد.

اقتدار مشاور مسیحی از خودش سرچشمه نمی گیرد، و لزوماً اقتدار تکبر را همراه نمی دارد (می گویم لزوماً، چون راه های دیگری هست برای آنکه مسیحیان متکبر گردند). اما در خصوص مشاوران مسیحی (که از کلام خدا استفاده می کنند) چنین امکانی وجود ندارد چون اقتدارشان در کلام و روح القدس است که در متقاضی سکونت دارد و کلام را بکار می برد. آلبرت الیس Albert Ellis می تواند هر چه می خواهد بگوید، می تواند تمام اصول اخلاقی را رد کند، می تواند اعلام کند کلماتی چون "باید" و "می بایست" لازم است حذف شوند! اما وقتی مشاور مسیحی با اقتدار صحبت می کند، دیوار ها به لرزه در می آیند.

موقع آن رسیده که زمینه کار مشاورانی که با فکر متقاضیان کار می کند را روشن کرد. هیچ انسانی حق ندارد به کسی بگوید با زندگیش چکار کند یا چه تغییری به آن بدهد. چه کسی امکان دارد راه حل مسائل شخص دیگری را داشته باشد؟ (برای خود ندارد چه رسد برای دیگران). چه معیاری را بکار می برد؟ نهایتاً آنچه در همه مشاوره ها گفته می شود (حتی وقتی از راجرز، اسکینر، یا غیره گرفته شده) بخاطر آن است که مشاور فکر می کند (یا امید دارد) حقیقت داشته باشد (۹). تنها مکاشفه خدا است که حقیقت دارد و به مسائل درونی انسان رابطه برقرار می کند.

چون مشاور مسیحی کلام خدا را منشا اقتدار می شمارد، سرسپردگی او به آن نیز از خدا است (اول قرن تیان ۲). تنها خدای بی نهایتی که دانش بی نهایت دارد می تواند بگوید چکار باید کرد و چه تغییری لازم می باشد. همه عقاید دیگر، جزئی هستند و بستگی به برداشت انسان ناکامل دارند. و این بینش را روح القدس باید روشن سازد تا محدودیت های شخصی مسیحیان به آن لطمه وارد نکند.

مزمور ۱۸

۲۸: تویی که چراغ مرا فروزان می داری؛

یهوه، خدای من تاریکی مرا روشن می گرداند.

این استفاده ایست که مشاور در خدمت به کلام می کند، و زمانی که حقیقت آن ”روشن“ شد، اقتدار مشاور بنا می گردد.

اما این انحصار حقیقت که در مسیح می باشد، ممکن است مورد استفاده شیطان نیز قرار بگیرد (بطوری که تا بحال هر کار و حرف نیکی که انجام شده معکوس گشته و جلوه نا خوشایندی را بجای گذاشته است). نباید فراموش کرد که یهودیان در زمان خود نیز انحصار حقیقت را داشتند که به انحصار گرایی و تجزیه طلبی سر انجامید. با وجود حضور مردمی خدا پرست و حق شناس، به تفرقه و جدائی سر انجامید. اگر بخواهیم نمایندگان صحیحی از خدا باشیم، باید خصوصیات کلام را در فکر و رفتار خود آشکار سازیم، و اگر نه به چه درد خواهیم خورد. این انحصار طلبی است که دو دستگی، خود مختاری، سیاست مداری، و غیره، را بنا می سازد. خدا تنها جمع می کند، و پراکندگی را شیطان بعهده دارد:

متی ۱۲

۳۰: هر که با من نیست،

بر ضد من است،

و هر که با من جمع نکند،

پراکنده می سازد.

انحصار طلبی را در قالب جنگ های جهانی و قاره ای دیده و چشیده ایم و می دانیم چه فساد را بار می آورد. کلام خدا این انحصار طلبی ها را این گونه آشکار کرده:

یوحنا ۴

۹: زن به او گفت: «چگونه تو که یهودی هستی، از من که زنی سامری ام آب می خواهی؟»

زیرا یهودیان با سامریان از یک ظرف غذا نمی خورند.

درس دادن نیز ممکن است به راه های شیطانی کشیده شود. اگر با اقوامی که در همسایه خود داریم نتوانیم بسازیم، چگونه می خواهیم با اقوام دیگر جهان بسازیم؟ اقتداری که به ما سپرده شده جلوه ای است که از خدا داریم، و این از خودمان نیست، بلکه هدیه خدا است. خدا ما را برای ستایش دائمی دعوت کرده که با حضور ما و همسایگان ما رنگ و بوی خدا را می گیرد. انحصار حقیقت با وجود آنکه تنها از خدا است، خدا جانش را داد تا بتواند زندگی را با ما شریک شود. کسی که او را نمی شناسد و با او راه نمی رود را دوست دارد و می خواهد زندگی را با او شریک شود، و نه آنکه به فرقه و قوم و کشور های مختلف ”تقسیم کند“.

اما انحصاری هست برای مسیحیان که نمی توان منکر آن شد. محرک زندگی مسیحیان خودشان یا شرایط زندگیشان نیست، بلکه روح خدا است (یا حد عقل نیتشان خوشنودی خدا است). چنین زندگی فرق بزرگی با زندگی بی ایمانان دارد. و اگر بخواهیم زندگی خودمان را در مسیر تنگ و باریک نگاه بداریم، باید از التقاط گرائی (با فرضیه های بی ایمانان) دست برداریم. ما نخواهیم توانست جلوی مکتب بی ایمانان را بگیریم، این واقعیت است. و تا زمانی که چاره دیگری که خود را خالص، اصیل و عملی نشان نداده، آنچه از قبل بوده بکار خود ادامه خواهد داد. فرق مهمی که نباید فراموش کنیم، میان خدا است و شیطان. اگر آنچه از مسیح ابراز می دارید، فرق کاملی با اصول حاکم بر دنیا ندارد (یا راهی است مثل راه های دیگر)، انتظار نمی توانید داشته باشید که شیطان شکست خورده باشد. آنچه عرضه می دارید فرق ندارد. در صورتی که مسیح بی همتا است:

اشعیا ۹

۶: زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد
و سلطنت بر دوش او خواهد بود
و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور
سلامتی خوانده خواهد شد.

این خود فرق را بنا می سازد و کارش را انجام خواهد رساند. پیوند راه خدا با فرایض کسانی چون فروید Freud، راجرز Rogers، ماسلو Maslow، هاریس Harris و غیره، کمکی به روح القدس نمی کند. بشارت به عیسی مسیح نیاز به جلوه دادن او دارد، و نمی توان به آن ترکیب دنیوی داد. دنیا است که باید ترکیب او را بگیرد. عیسی خودش گفت که ملکوت او از این دنیا نیست:

یوحنا ۱۸

۳۶: عیسی پاسخ داد: «پادشاهی من از این جهان نیست.
اگر پادشاهی من از این جهان بود، خادمانم می جنگیدند تا به دست یهودیان گرفتار نیایم.
اما پادشاهی من از این جهان نیست.

مسیحیانی که فکر می کنند اگر مورد قبول دنیا واقع شوند (و به این شکل امکان بشارت بیشتری را به بی ایمانان بدست می آورند) اشتباه بزرگی می کنند. در آنکه مورد قبول واقع خواهند شد شکی نیست، اما این قبولی به خاطر آن است که مانند آن ها شده اند. چاره دیگری در کار نیست. و اگر چاره دیگری (فرقی) نیست، چه نیازی دارد بی ایمانان وقت و زندگیشان را صرف آن کنند. اجباری در آن نخواهند دید. در حالی که خدا پیام حیات بخش خود را از طریق کلامش صادر کرده و "شیر خالص" را تجویز کرده. مشاوره مسیحی را نمی توان با فرضیه های انسانی مخلوط کرد. کلیسا باید به کلام حیات بخش برگردد، و مشاوران مسیحی نیز باید جای خود را بعنوان خادمین کلام، در کلیسا پس بگیرند.

حال راجع به مورد مهم دیگری باید صحبت کرد، که نه تنها با مشاوره، بلکه با کلیسا رابطه دارد. مسئله ای است که با اشکال مختلف ظاهر گردید است.

هدایت شخصی

مشاوران مسیحی یقیناً در خدمتشان با مسئله «هدایت شخصی» مواجه خواهند شد. اکثراً متقاضیان کوچکترین اطلاعی از طریق تصمیم گرفتنی که خدا را خوشنود می کند ندارند. تعجب نیز ندارد، چون مکتب مسیحی به این موضوع توجه نکرده، و کتاب های بسیاری با تدریس اشتباه در دست مردم قرار گرفته است. نتیجتاً در جایی که صحبت از مکاشفه مخصوص می کنیم، مناسب است راجع به این موضوع مهم و عملی روزانه نیز صحبت کنیم. معمولاً آنچه در این رابطه از متقاضیان می شنویم به دو قسمت تقسیم می گردد:

۱. کسانی که فکر نمی کنند کلام خدا راجع به تصمیمات روزانه صحبت می کند (و در نتیجه تصمیمات خود را بر اساس مصلحت و افکار شخصی می گذارند)، و
۲. کسانی که با این اشخاص مخالفند، اما جویای مکاشفات بیشتری از طریق خواب دیدن، احساسات (۱۰)، شرایط موجود، و یا «پشم گوسفند بیرون گذاشتن» (داوران ۶: ۳۷) می کنند.

و نظر دیگری که شامل هر دو می شود، این است که کلام پر زحمت و غیر قابل اجرا است، و به این دلیل راه های دیگری را باید پیمود. مشخص است که مسئله، فقدان بینش صحیحی است که کلام بنا می سازد.

حال برای همه روشن شده که دو موقعیت مختلف وجود دارد که نیاز به هدایت از کلام دارد:

۱. موقعیت هائی که کلام مستقیماً به آن ها پرداخته؛
۲. موقعیت هائی که کلام بطور غیر مستقیم راجع به آن ها صحبت کرده.

و معمولاً در موقعیت هائی از نوع شماره ۲ است که متقاضیان اشکال دارند. اگر سعید در فکر آن است که بانکی را سرقت کند، معمولاً اشکالی در برداشت آنچه کلام خدا راجع به آن گفته نیست: «دزدی مکن» (خروج ۲۰: ۱۵). این آیه مستقیماً راجع به موضوع حرف می زند. اما اگر حمید در فکر آن است که وارد یک معامله مرموز و خطرناک بشود (۱۱)، ممکن است او و مشاورش مطمئن نباشند چگونه از کلام استفاده کنند.

وجود دو عامل هدایت، مسئله هدایت را ایجاد ساخته. کلام خدا فهرستی از آنچه در زندگی باید و نباید کرد نیست (۱۲). کلام خدا عمدتاً از اصولی کلی و جزعی تشکیل شده که مربوط به مسئله اشاره می باشند و همچنین موضوع های مشابه دیگری که به تمام زندگی مربوط می شوند.

اما وقتی شیرین لازم است تصمیم بگیرد یکی از دو شغل را انتخاب کند، یا وقتی هوشنگ لازم است تصمیم بگیرد کدام اتوموبیل را خریداری کند، و ده ها نوع تصمیم دیگر، ساده نیست بتوان از طریق کلام خدا هدایت شد (در مقایسه با تصمیمی که ممکن است موافق یا مخالف کلام باشد). به این دلیل است که مسئله خود را نشان می دهد.

چون کلام خدا مستقیماً راجع به همه نوع تصمیماتی که انسان در زندگی باید بگیرد صحبت نکرده، بسیاری از مسیحیان امیدشان را از دانستن خواست خدا از دست می دهند، و آنوقت هر چه می خواهند را به بهانه شناخت کمی که از کلام دارند، می کنند. زمانی که مردم نیاز به جواب دارند و حوصله کوشش و انتظار بدست آوردن آن را ندارند، دست به فال گیری (حتی از کلام) می زنند،

جلب در های باز زندگی می شوند، و غیره. وقتی مردم جواب می خواهند و آن را زود (تند، سریع) نیز می خواهند، به چنین کار ها دست می زنند.

اما همه از بلا های گوناگونی در نتیجه چنین راه ها، وارد بر کلیسا شده کم و بیش آگاهیم. از بسیاری شنیده ایم که می گفتند، ”خدا مرا هدایت کرد،“ یا ”خدا مرا هدایت کرد این کار را بکنم.“ و اما چندی نمی گذرد که به جلسه مشاوره پناه برده و گله دارند که ”عجب کاری دست خود دادم“ (۱۳). تصمیمات غلط بی شماری است که از گمان بردن بر آنکه خدا این گونه (راهی غیر از کلام) هدایت کرده، بدست آمده. نتیجتاً کار عمده مشاوران مسیحی، نشان دادن طریقی است که کلام خدا ”هدایت“ می کند. حال ببینیم این کار را چگونه انجام می گیرد؟

اول، تاکید باید بر آن باشد که تنها راه دانستن خواست خدا، از طریق کلامش می باشد و نه راه دیگر (۱۴). این اصلی است که از آغاز باید برای همه روشن ساخت.

دوم، موضوع مورد بحث در دنباله آن قرار می گیرد: اصول و آدابی در کلام خدا موجود می باشند که مربوط به تمام شرایط و موقعیت های زندگی می گردند، و در دست کسانی قرار می گیرند که وقت و کوشش لازم را در جهت مطالعه کافی کلام کرده اند (۱۵).

مسیحیان حکیم، کلام خدا را روزانه مطالعه می کنند تا از آنچه گفته آگاه باشند، تا زمانی که موقع تصمیم گرفتن رسید، بدانند کلام راجع به آن چه گفته است. این کار به مراتب ارزش بیشتری از خواب دیدن و خیال کردن دارد.

سوم نیز نتیجه از دوم می گیرد و راجع به آن صحبت شده؛ کلام خدا بطور مستقیم و غیر مستقیم راجع به موضوع ها صحبت می کند. آیات کلام بما کمک می کنند به مسائل این یا آن و بد یا خوب رسیدگی نمائیم، و یا ما را میان جمعی از گزینه هائی که هر یک مشروع می باشند قرار می دهند. حال که سه مورد مربوط به هدایت کلام را نام بردیم، می توانیم بیشتر وارد موضوع بشویم. ممکن است اینجا سؤال کنید، ”پس دو آیتی که صحبت از هدایت روح القدس می کنند چه؟ آیا این دو آیه صحبت از هدایت شخصی نمی کنند؟“. لازم است راجع به این مورد صحبت بیشتری کرد چون تفاسیر اشتباهی در این مورد بنا شده اند.

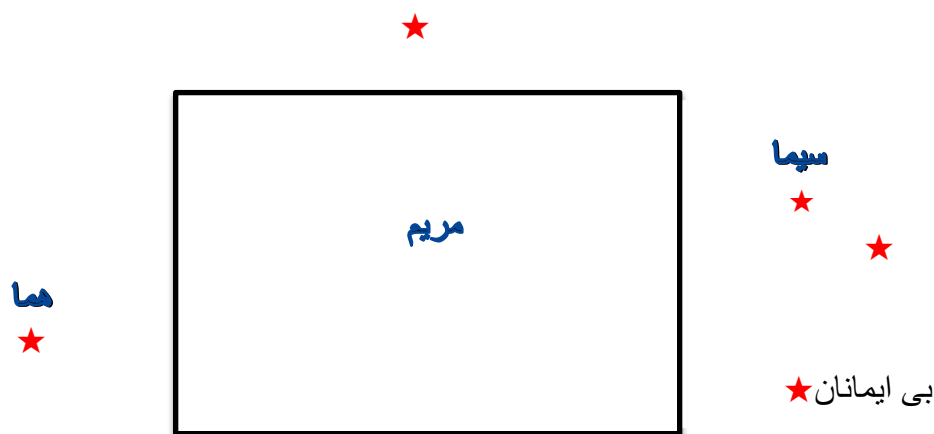
از دو آیه (رومیان ۸: ۱۴ و غلاطیان ۵: ۸) استفاده کرده اند تا هدایتی خارج از کلام خدا را بنا سازند. در صورتی که این آیات چنین کاری را نمی کنند. هیچ یک از این آیات ربطی با هدایت و تصمیم گیری ندارند. صحبتی که می کنند، بطوری که متن آیتی که در آن جای گرفته اند نشان می دهد، صحبت از پاکسازی است، یعنی راه رفتن در نیکوئی که روح القدس بنا ساخته. این ”راه رفتن“ (زندگی) شهادتی است از نیک شمرده شدن ایمانداران (رومیان)، و نشانه رفتار مسیحیان در مقابل رفتار گناه آلود بی ایمانان (غلاطیان) است. شخص مسیحی بگونه ای از طریق روح القدس ”هدایت“ شده (انگیزه او) تا در راه خدا قدم بر دارد و نه در راه امیال. هیچ نشانه ای از هدایت و تصمیم گیری در این آیات نمی بینیم. تفسیری غیر از این اشتباه خواهد بود (۱۶).

پس چگونه باید از طریق کلام خدا تصمیم گرفت وقتی آیات مستقیمی در موارد خاص وجود ندارد؟ ابتدا مشاور باید کمک کند متقاضی اصول مربوط به مورد خود را پیدا کند (یا اصولی که در مثال های مختلف افشا گردیده اند). بعضی از این اصول کلی خواهند بود و بعضی بخصوص.

بعنوان مثال، در صورتی که تصمیم راجع به ازدواج باید گرفته شود، اصل عمومی (کلی) تجرد (پیدایش ۲: ۱۸؛ متی ۱۹؛ و اول قرنیتان ۷) را باید ابتدا در نظر گرفت. پس از آنکه شرایط کلام در نظر گرفته شد و نتیجه گرفته شد که متقاضی هدیه زندگی مجرد را ندارد، اصول مربوط به ازدواج پیگیری خواهند شد. بعنوان مثال، اول قرنیتاقتن ۷: ۳۹ (و دوم قرنیتان ۶: ۱۴ تا ۱۸) بطور واضح می گوید ”به این شرط که ... در خداوند باشد“. یعنی مسیحی نباید با غیر مسیحی ازدواج کند. این اصل وسیع، زمینه تصمیم گیری را محدود می کند. اما حال فرض کنیم متقاضی ما سه زن

را مورد نظر خود قرار داده. حال اگر فرض کنیم هر یک از این زنان نیز آماده ازدواج با او هستند، چگونه می تواند میان آن ها یکی را انتخاب کند؟ با استفاده از اصول دیگری که در کارند. مریم خصوصیات خوبی را دارد، اما شکی نسبت به سر سپردگیش به کلام بنظر رسیده است. می گوید کلاس های مطالعه کلام خسته کننده و طاقت فرسا است، و مرتباً به کلیسا نمی رود و جویای زندگی مسیحی نمی باشد. همه مسیحیان آمادگی برای ازدواج را ندارند. در نتیجه، مریم حذف می شود، چون در حال حاضر سرسپرده کلام و نفوذی که بنا می کند در او آشکار نمی باشد. ازدواج با مریم مثل آن خواهد بود که وارد آن کشتی که یونس در آن است شده باشد. پس حق انتخاب محدود شد و به سیم و هما رسید(۱۷).

سیم و هما هر دو برعکس مریم، مسیحیان زنده و با روحی هستند که برای مسیح خدمت می کنند. هیچ اصلی نیست که یکی از آن ها را رد نماید. در حقیقت پس از مطالعه آیات مربوطه، و برداشت فهرستی از خصوصیات هر یک، متقاضی نتیجه می گیرد که هر دو از همه لحاظ شامل شرایط ازدواج می باشند. موقعیت موجود را به این شکل می توان نشان داد:



متقاضی سؤالش این است: “حال چگونه باید بدانم خواست خدا برای ازدواج من کدام یک هستند؟” این دقیقاً طریق افکاری است که باید اصلاح گردد. خواست خدا را می توان از دو نظر برداشت کرد. ابتدا برداشت نهائی خواست خدا است که بطور واضح بیان شده:

افسیان ۱

۱۱: ما نیز در وی میراث او گشتیم،

زیرا بنا بر قصد او که همه چیز را مطابق رأی اراده خود انجام می دهد،
از پیش تعیین شده بودیم.

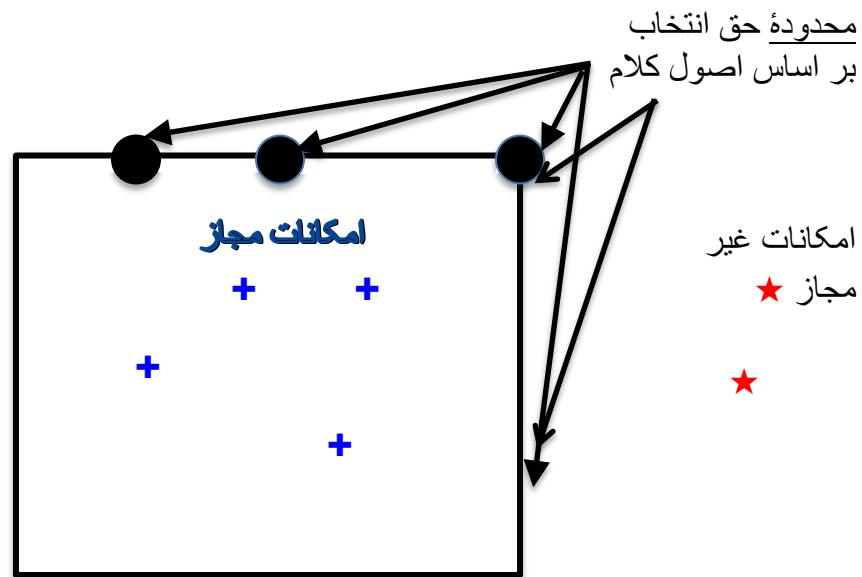
این برداشت بر اساس “حکم خدا” است، و حکمی نیست که انجام نگرفته باشد. برداشت دیگری نیز هست که می توان “رهنمود خدا” نامید. و باید توجه داشت که رهنمود های کلام بقدر احکام او واضح نمی باشند. ما نمی توانیم حکم خدا را قبل از آنکه اجرا شده بدانیم. پس از اجرای آن، بطور مثال می توانیم بگوئیم “خدا مشخص کرد با سیم، بجای هما، ازدواج نمایم. این را می دانم چون با

او ازدواج کردم، و هر چه پیش آید، خواست نهائی (رهنمود) او است.“ قبل از ماجرا، تنها می توانیم صحبت از ”رهنمود خدا“ نمائیم.

اگر حقیقتاً از همه لحاظ، همه چیز یکسان می باشند، اصلی نیست که مخالف ازدواج با سیما و هما باشد، و متقاضی می تواند نتیجه بگیرد (بگونه ای که خواست راهنمایی شده خدا را در کلام مشاهده می کنیم)، ازدواج با هر یک تصمیم مجازی است.

خدا، خدای فراوانی هاست. دوازده سبد پر از نان و ماهی بجای مانده بود. در تصمیمات زندگی، خدا همیشه ما را به جایی نمی آورد که تنها انتخاب میان بد و خوب است. در عظمت او، فرزندان در موقعیت حسادت باری قرار می گیرند که می توانند میان دو مجاز (یا بیشتر)، حق انتخاب داشته باشند! بر داشت هر یک از نان و ماهی های درون سبد، مجاز بود. در نتیجه، زمانی که صحبت از ماجرائی می کنیم که هنوز رخ نداده (ازدواج)، می توانیم به متقاضی بگوئیم که ازدواج با سیما و هما از نظر خدا مجاز است (البته فرض مثال ما این نیز هست که هر دو زن خواهان و موافق ازدواج با او هستند).

مسیحیان معمولاً خود را در چنین شرایطی می بینند. لازم نیست تصمیم دقیقی میان درست و غلط بودن (انتخاب پیراهن سفید یا آبی) بگیرند. هر کدام (یا شاید انتخاب بیشتری وجود داشته باشد) قابل قبول اصول عفت و فروتنی کلام (که حق انتخاب را ایجاد می کنند) می باشند. هر بار پیراهنی را بخواهیم انتخاب کنیم لازم نیست کلام را بجوئیم. پس از آنکه ایماندارى موضوع ها را از نظر کلام خدا معلوم کرد، می تواند از آنپس در ”محدوده“ آن قدم بردارد (۱۸). و معمولاً می توانیم بگوئیم که امکانات مجاز بسیارند:



هر گاه چنین موقعیتی ایجاد می شود، ایماندار می تواند آنچه ترجیح می دهد (البته محدود به اصول کلام) را انتخاب کند. متقاضی می تواند در محدوده حق انتخابی که کلام مشخص نموده، سیما را نسبت به هما ترجیح بدهد. تصمیمات میان خرید ماشین تویوتا یا هر نوع دیگر، یا خدمت بشارت در شهر شماره یک یا شماره دو (پس از دعوت به خدمت از هر دو)، معمولاً تصمیم میان بد و خوب نیست، چون جفتشان (هر دو) خوبند. خدمت بشارت در پاکستان و هندوستان، هر دو خوبند.

در نتیجه، در مواردی تصمیم میان خوب و خوب می باشد (با وجود آنکه اکثریت میان خوب و بد است) (۱۹). آنچه لازم است استفاده از کلام می باشد که با احکام آغاز شده و به رهنمود های کلام سر می انجامد، و اگر تصمیم باید میان دو خوب (یا بیشتر) گرفته شود، آنچه مطرح می باشد افکار و رفتاری است که در مقابل رویداد هائی که در راه ایجاد شده بوجود می آیند. محدوده حق انتخاب را کلام به این شکل مشخص می نماید، و آنوقت می توان خصوصیات هر یک را نام برده و بهترین را انتخاب کرد. آنچه بهتر را نشان می دهد، در اختیار ایماندار گذاشته شده است. نتیجتاً ممکن است توجه کرده باشید که شخص مسیحی نهایتاً نمی تواند بگوید ”خواست خدا“ چیست، قبل از آنکه انجام شده باشد (۲۰). او تنها می تواند بطور عمومی بگوید خدا می خواهد با زنانی مانند سیما و هما ازدواج کند.

”بسیار خوب، اما آیا رویداد های روزانه به من کمک خواهند کرد خواست خدا را پیدا کنم؟“
 ”خیر“.

”خیر! ولی من خلاف آن را شنیده ام“.

و یقیناً به همان دلیل در ابهام بسر خواهید برد. رویداد ها، بگونه ای که به شکل درهای باز و بسته برداشت می شوند، تنها زمان تصمیم گرفتن را ایجاد می سازند، نه هدایت؛ اما البته کمک می کنند میان چند خوب یکی را انتخاب کرد. ولی رویداد ها کمک نمی کنند شما را به آنجا برسانند. تنها کلام خدا است که این کار را برای شما انجام می رساند.

فرض کنیم می خواهید خدمت بشارت را در کشور هندوستان پیش گیرید. مطالعات خود را پایان می رسانید، کمک های مالی را فراهم می سازید، و سپس اقدام به گرفتن ویزا می کنید. اما ویزای شما رد می شود. ”درب بسته“! چگونه این رویداد را برداشت می کنید؟
 آیا باید نتیجه بگیرید:

۱. ”هتماً خدا نمی خواهد من خدمت بشارت را آغاز نمایم“؛ یا
۲. ”خدا نمی خواهد در کشور هندوستان خدمت کنم“؛ یا
۳. ”خدا نمی خواهد در حال حاضر وارد خدمت بشارت در هندوستان بشوم. برای وقتی که او فراهم می سازد صبر خواهم کرد“؛ یا
۴. خدا دارد مرا امتحان می کند ببیند جدی هستم یا نه. اصولاً رد شدن عمل انسانی است. من آنجا خواهم رفت اگر مجبور شوم شنا کنم. با ویزا یا بی ویزا!“

و ممکن است به برداشت های گوناگون ادامه نیز بدهید (تفسیر موقعیت ها). این کار بحدی صحیح است که فال قهوه گرفتن کار صحیحی است. درب های باز را نیز می توان بگونه های مختلف ”سنجید“؛ بیاد داشته باشید بعضی درب های باز به چاه های عمیق سر در می آورند! کلام خدا بما نمی گوید جویای درب های باز باشیم تا خواست خدا را دریابیم. البته درست است که خدا بعضی درب های بسته را باز می کند، اما در برداشت خواست او قبل از موعد انجام، خطرناک است برداشت را بر اساس برانداز محدودی که از موقعیت ها داریم بنمائیم. گزیده های شخصی همیشه در تفسیر وقایع عمل خواهند کرد.

من راجع به بی فایده گی برداشت خواست خدا از طریق ”احساسات“، ”اصرار“، ”اعتقاد مصمم“، ”صلح“ (۲۱)، و ”هدایت ها“ صحبت نخواهم کرد. پشت پرده هر یک دلائل ناشناخته وجود دارد. بعضی مواقع مطابق با کلام خدا هستند، بعضی مواقع نیستند؛ بعضی مواقع شریف هستند ولی بیشتر اوقات نیستند. باید در مشاوره به این دلائل رسیدگی کرد تا بتوان آن ها را مطابق اصول کلام ارزیابی کرد. هر کاری کمتر از این باعث تصمیمی خواهد شد که با هوا و حوس تغییر خواهد کرد. و باعث

تاسف است که چنین تصمیماتی در عنوان ”هدایت شخصی“، نشان توافق با خواست خدا را بخود می گیرند.

اصل دیگری در کلام خدا وجود دارد که نام آن را ”صبر شخصی“ گذاشته ام. این اصل را در رومیان ۱۴ (خصوصاً آیه ۲۳) بدست می آوریم:

رومیان ۱۴

۲۳: اما کسی که درباره خوردن خوراکی دچار تردید است،
اگر آن را بخورد محکوم می شود،
زیرا با ایمان نخورده است
و آنچه از ایمان نباشد، گناه است.

به عبارت دیگر می توان گفت:

هیچ کاری را آغاز نکنید مگر آنکه قبلاً اطمینان کسب کرده اید که گناه نمی باشد

صحبت قبلی او مربوط به خوردن گوشتی بود که به بت ها نذر شده بود. بسیاری از مسیحیان در دوران اولیه کلیسا از بت پرستی به عیسی ایمان آورده بودند. به همین دلیل این سؤال مطرح شد که آیا صحیح است شخص مسیحی گوشتی را که به بت ها داده شده بود را بخورد؟ بنظر می آید که این نوع گوشت دست دوم در بازار به قیمت ارزانتری فروخته می شد، و چون اکثر مسیحیان آن زمان در فقر بسر می بردند، خرید این گوشت ها صرف جوئی قابل توجهی را می کرد. اما سؤال این بود که چگونه مسیحیان می توانستند آن را بخورند؟ مگر نجس نشده بود؟ اما پولس گفت که خوردن این نوع گوشت در خود، حرام نیست. این گوشت که برای پرستش بت ها مصرف شده بود آلوده نبود (رومیان ۱۴: ۱۴، ۲۰ ب). اما ممکن است مسئله دیگری در میان باشد.

ابتدا، کسی که هم عقیده با او بود که این گوشت ها آلوده نمی باشد، در صورتی که در مقابل ایماندار دیگری که هم عقیده با او نبود قرار داشت، نباید از این حق خود استفاده می کرد تا موجب لغزش او نگردد. اگر به این کار دست می زد، با محبت برادرانه و مسئولیتی که دارد در تضاد می بود (آیات ۱۳ تا ۲۱). بهتر است بطور کل از خوردن آن دست می کشید تا چنین اتفاقی روی ندهد. این خود اصل مهمی در مورد هدایت است (۲۲).

اما اصل دیگر مربوط به برادر دیگری است که مطمئن نیست خوردن آن گناه نمی باشد. شاید فکر می کند، ”خوردن گوشتی که نظر بت ها شده بت پرستی علیه خدا است“ (پولس می گوید در این مورد شک دارد). اگر با این وجود بخورد، پولس می گوید گناه کرده، چون با ایمان نخورده است. آنچه پولس می گوید این است که شخص مسیحی نباید هیچ وقت آنچه فکر می کند (یا تصور می کند) گناه است را انجام دهد. و موضوع این است: گناه می باشد چون شک نسبت به آن دارد. توجه داشته باشید که نمی گوید خوردن گوشت گناه است (آیه ۱۴ الف)، بلکه خوردن آن با وجود شکی که نسبت به آن دارد گناه است (آیات ۱۴ ب و ۲۳). خوردن حرام نبود، بلکه رفتار بدون ایمان (با شک) حرام بود. روحیه مشکوک و اقدام متقابل او، آن را حرام می ساخت. فکر می کرد، ”این گناه است (یا شاید گناه است)، با این وجود آن را انجام خواهم داد“. اینجا است که گناه وارد صحنه می گردد. چکار باید می کرد؟ صبر می کرد تا زمانی که اطمینان بدست می آورد که خوردن مطابق با کلام هست یا نیست. به این خاطر است که آن را ”صبر شخصی“ نام گذاشته ام.

این اصل که می گوید باید صبر کرد تا مطمئن شد که گناهی در کار نیست، مربوط به همه نوع حرکت، تصمیم، و آغاز کاری می شود که شکی نسبت به آن وجود دارد. تا زمانی که اطمینان ندارد راهی که پیش روی خود دارد مخالف با خدا نیست، باید از آن برحذر باشد. این اصل مانع هر کاری که مورد اطمینان واقع نشده می گردد. تا زمانی که ”هر کس در ذهن خودش کاملاً متقاعد باشد“ (آیه ۵ ب) می تواند به راه ادامه دهد.

نتایج بسیار خوبی را می توان از کار برد این اصل (“اگر شک داری صبر کن”) بدست آورد. همه تصمیمات را لازم نیست همین امروز گرفت (و البته همه را نیز نمی توان به تعویق انداخت). اما بسیاری از تصمیمات که زیر فشار عجله انجام می گیرند، بد از آب در می آیند، چون زمان کافی برای اطمینان از مجاز بودن آن (بر طبق کلام)، صرف نشده است.

اما این اصل را نمی توان بهانه برای تصمیم نگرفتن نمود. ”هر کس در ذهن خودش کاملاً متقاعد باشد“ (آیه ۵ ب). منظور این است که در مقابل تصمیم گیری ها، باید کاملاً ”متقاعد“ شد. و این کار با دعا و مطالعه کلام خدا آغاز می گردد، و تا زمانی که کاملاً برای هر شخص مشخص نگردیده، باید بخود بگوید ”نه“، و به دعا و مطالعه ادامه دهد. اگر دلیل واضح و روشنی برای انجام کاری از طریق کلام بدست نیامده، دلیل واضح و روشن این است که نباید کار انجام شود. بهتر است از ”بهترین فرصت زندگی“ که پیش آمده چشم پوشید، تا با شک و تردید وارد آن شد. اگر کار (و یا افرادی که دخالت در آن دارند) بنظر مشکوک می رسد، شخص مسیحی نباید دست به آن بزند. و اگر پس از زمانی معلوم شود که هیچ اشکالی (قانونی، اخلاقی) در کار نبوده، و نتیجه از دست دادن فرصت (یا ثروت) نفعی نداشته، بهتر آن است که این ها را از دست داد تا رضایت خدا را. خدا او را به خاطر وفاداریش در وقت خود برکت خواهد داد. از جانب دیگر، می تواند اطمینان داشته باشد اگر بگونه گناه آلود وارد ماجرائی (تصمیمی) شود، خدا او را ”محکوم“ خواهد کرد (آیه ۲۳) و ثروت یا موقعیتی که بدست آورده باعث لعنت او (نه برکت) خواهد شد.

اصل ”صبر شخصی“ که در این آیات بدست آمده کاملاً عملی است؛ مسیحیانی که آن را مورد استفاده قرار داده اند متوجه شده اند زمانی که وقت بیشتری صرف بدست آوردن اطلاعات می کنند (که مورد نامعلومی را معلوم می سازد)، یا وقایع تازه ای پیش می آیند که جریان را روشن می سازند، شک از میان می رود. بیشتر شکی که متقاضیان دارند به خاطر عجله صورت می گیرد. خدا معمولاً می خواهد ما را آهسته کند (اصل تغییر) تا قبل از ارتکاع به کاری، وقت کافی صرف سنجش برداشت های خود کنیم. اصل صبر شخصی به مثال معروف ”عجله کار شیطان است“، معنی دیگری می دهد: ”عجله گناه است“.

بیش از این می توان راجع به هدایت کلام صحبت کرد. امیدوارم آنچه صحبت شده بقدر کافی راهنمایی لازم را در خصوص ”هدایت“ به مشاوران مسیحی داده باشد. هشدار می دهیم که باید داد در زمینه نصایح ”مشاوران“ دنیوی است (انسانی)، که به اشکال مختلفی در دنیا رواج یافته اند. کلام خدا کفاف همه گونه تصمیم گیری ها را داده، و وفادار بودن به آن است که زندگی را برکت می رساند.

قدرت آیات کلام خدا

در کلام خدا قدرت هست. از قدرت کلام بود که دنیا آفریده شد (پیدایش ۱). عیسی مسیح خود ملقب به ”کلمه“ می باشد (یوحنا ۱؛ اول یوحنا ۱)، و ما مسیحیان نباید آیاتی که کلام خدا نام برده شده اند

(مزمور ۱۱۹: ۹) را چیزی کمتر از آن بشماریم. کتاب مقدس تنها کتابی میان کتاب های دیگر نیست، کتاب بی همتائی است چون کلام خدا است. این کلام نیز قدرت انجام کار را دارد. خدا گفت و شد. تعجب ندارد که کلمه عبرانی ”دabar“ (דבר)، معنی هر دو ”کلمه“ و ”شی“ را دارد. وقتی خدا صحبت کرد، انجام شد. اطمینانی که به حرف او هست را در نتیجه آن می بینیم که وجود دارد. کلام خدا خود صحبت از قدرتی می کند که در تغییر دادن انسان دارد. پولس می نویسد:

دوم تیموتاوس ۳

۱۵: و چگونه از کودکی کتب مقدس را دانسته ای

که می توانی تو را حکمت آموزد

برای نجاتی که از راه ایمان به مسیح عیسی است.

۱۶: تمامی کتب مقدس الهام خداست

و برای تعلیم و تأدیب

و اصلاح و تربیت در پارسایی

سودمند است.

۱۷: تا مرد خدا به کمال برای هر کار نیکو تجهیز گردد.

در این دو آیه ”قدرت“ خدا را در انسان می بینیم. او قادر است انسان را با ایمان به عیسی مسیح، به گونه ای در آورد که خواست خدا است. قدرتی است که دنیا (و فرضیه بافان) جویای آن بوده و هست، ولی در نیافته است. فرضیه های بسیاری در طول تاریخ بشر در کار بوده و هست، و نه تنها در اسامی خوشنام فرهنگ غرب که همه آن ها را می شناسند، بلکه فرضیه های مکتبی و علمی شهر های خودمان. حال به جایی رسیده که هر شخصی ادعای مکتب خود را می کند. اما، دنیا روز به روز بهتر که نمی شود، بدتر نیز می شود. ما را به یاد شمعون می اندازد که خود را در شهر، خردمند نامی ساخته بود که مردم می گفتند: ”«این مرد آن نیروی الهی است که ”عظیم“ می خوانندش.»“ (اعمال ۸: ۱۰). او می خواست عطایائی (قدرت، حکمت، غیره) که رسولان خدا داشتند را خریداری کند! خود را در مردم می دید و در مردم زندگی می کرد. مردم وسیله زندگی او بودند. ”چون شمعون دید که با دست نهادن رسولان روح القدس عطا می شود، مبلغی پیش آورد و به رسولان گفت: «به من نیز این اقتدار را ببخشید تا بر هر که دست بگذارم، روح القدس را بیابد.»“ (آیات ۱۸ و ۱۹). تاریخ، داستان او را قبل از ”مشاوران“ و فلسفه دانان معروف امروزه، ثبت کرده است. این مشاوران نظامی را تشکیل داده اند و القاب گوناگونی به خود افزوده اند. اما وضع مردم بهتر که نشده، بدتر نیز شده. چرا، چون ”قدرت حیات“ در انسان را ندارند. مکتب، گوشت و پوست و استخوان را بخود نمی گیرد. این قدرت را تنها روح القدس دارد که از طریق کلام خدا کار می کند. همان کلامی است که آفرینش را بوجود آورد. این قدرت کلام، نه تنها توانائی ایجاد نظم و ترتیب و معنی دادن به هرج و مرجی که در روز آفرینش بوجود آمده بود را داشت، بلکه توانائی ایجاد نظم و ترتیب و معنی دادن به هرج و مرجی که انسان آفریده شده در زندگی بدست آورده را نیز دارد.

کمتر کارشناس و فلسفه دانی هست که نخواهد پیروانش شاد، با محبت، با صبر، پاک، از خود گذشته، سر حال، عالی، و خوددار باشند. و اگر به ایشان بگوئید تمام این صفات در کلام نام برده شده، می گویند البته، ولی، از ایشان بخواهید خود شاهد آن گشته میوه آورند، پشت به شما کرده و به راهشان ادامه می دهند. چرا؟ چون این کار را تنها روح القدس می تواند انجام دهد (۲۳)، و در آنها

انجام نداده است. اگر روح القدس را دریافت کرده بودند، بنای مخالفت را نمی ساختند. کلمه است که در ایشان انتظار دارد انسان شود. همان کلمه که در ابتدا انسان شد (در ما) و روزانه در ما دارد کار می کند، و این کار از اوست که باید منعکس گردد.

اما تا بحال دنیا مکرراً (بخاطر نفوذ شیطان) سعی کرده کلام را بی اعتبار جلوه دهد. آن سعی را ابتدا در باغ عدن دیدیم و تا بحال تعداد بی ایمانان نه تنها کم نشده، بلکه روزانه افزوده نیز می شود. تخمی که باید کاشته شود را بی اعتبار جلوه می دهند. چرا؟ چون تا بحال تنها حرفش را شنیده بودند. نشانه واضح و زنده ای از آن را ندیده بودند. اما وقتی ببینند، چگونه می توانند منکر آن شوند.

مشورت و نصایح بی ایمانان قدرت لازم را برای زندگی خدا پرستانه ندارد، و نمی تواند انسان را در صلح صفا با همسایه و محیط زیست خود در آورد. بخاطر همین است که شیطان از ابتدا انسان را تشویق کرده راه های مختلف زندگی را بجوید و دنبال کند. به این شکل زندگی معنی بخود نمی گیرد. زنده ماندن و گلیم خود را از آب کشیدن خود قابل ستایش است. ولی این روحیه امکان ایجاد هدف زندگی و انگیزه و قدرت لازم برای رسیدن به آن را ندارد. راه و روش های مختلف زندگی نیز دوره های کوتاه خود را دارند. زمانی که راهی کمبود خود را نمایان ساخت، طولی نمی کشد که راه دیگری خود را نمایان می سازد و جایش را می گیرد. شیطان وقت به انسان نمی دهد واقف حقیقت ماجرا شود. انسان را سرگرم امرار معاش می کند و وقت برای کار دیگر نمی گذارد. و چون امرار معاش، گرفتن چیزی از دیگری است، انسان را به برخورد با همسایه و محیط زندگی مواجه می سازد.

زندگی در صلح و صفا میان همسایگان و محیط زیست، تنها برای کسانی که نجات یافته اند امکان پذیر است. صحبت از تغییری است که باید صورت گرفته باشد تا توانائی چنین کاری (بطور دائم) بدست آید. و می دانیم نجات کاری همیشگی است که روح القدس در طول زندگی ایماندار انجام می رساند. نتیجتاً باید بیاد داشت، که این "پاکسازی" برای هر شخصی زمان لازمه خود را دارد تا خواست خدا جایگزین خواست های دیگر گردد.

به این دلیل، مشاوران مسیحی نباید خود را به هیچ وجه کوچکتر از فلاسفه و روانشناسان تحصیل کرده دنیا بشمارند، یا آنکه چیزی از آنها قرض کرده بکار برند. تنها افکار و رفتار نیست که عوض خواهد شد، حیات است و قدرت آن را تنها خدا دارد.

این همان قدرتی است که پولس می خواهد زنان ایماندار از آن استفاده کنند. اما نه با نق زدن و بالای منبر رفتن. خدا می خواهد آن تغییری که در وجودشان ایجاد شده را نشان دهند (دوم پطرس ۳: ۱). چون او نیز از قدرتی که حاکم بر دنیا بود خبر داشت (اول قرنطیان ۲: ۴ و ۵؛ ۱: ۱۸).

بطوری که در دوم تیموتائوس ۳: ۱۵ تا ۱۷ می خوانیم، کلام خدا آنگونه ساخته شده تا رفتار را دگرگون سازد. این دگرگونی نیز دو مرحله دارد:

(۱) مرحله اول آنی است، که انسان مرده را حیات می بخشد تا پذیرای روح القدس گردد. وقتی فردی خبر خوش خداوند را از طریق کلامش برداشت می کند، و به عیسی مسیح ایمان می آورد، نیک محسوب می شود. این را تولد تازه می نامیم. این تولد تازه نیز از خدا است و ما دستی در آن نداشته ایم (تنها خبر خوش را شنیده ایم)؛ بطوری که پولس در افسسیان ۲ می پرسد، (چگونه مردی که مرده می تواند قیام کند؟). خیر، ما سزاوار آن نبودیم. با اعتراف به گناهان خود و درخواست خیریت از خدا بود که نجات یافتیم. از نو بوجود آمدیم و طبیعت تازه خدا را به ارث بردیم. این یکی از جوانب کار خدا است. جانب دیگر آن این است که جایز شمرده شده ایم. تمام گناهان ما بخشیده اعلام شده، نیکی عیسی مسیح به ما نسبت داده شده، و با ایمان به او، نجات (همیشگی) به ما تعلق گرفته است. این را کلام "پارسا" نامیده (رومیان ۵: ۱)، و

این نیز کاری است که بطور آنی صورت می گیرد. این همان کاری است که پولس در دوم تیموتاوس ۳: ۱۵ می گوید قدرت (توانائی) آن را می دهد تا ”حکمت آموزد برای نجاتی که از راه ایمان به مسیح عیسی است“.

(۲) مرحله بعدی تدریجی است. این مرحله شامل تمام زندگی ایماندار در این دنیا است. این مرحله را ”پاکسازی“ نام می بریم، که دگرگونی (تغییر) را ایجاد می کند. آنچه در گذشته ایماندار بود، و بخشیده شد، و دیگر به حسابش نخواهد آمد را خدا تغییر داده تا از طریق کلامش او را مطابق با کلام گرداند. این کار را روح القدس انجام می رساند، اما با رضایت ایماندار. زمانی است که ایماندار از خدا می خواهد عوض بشود، و خدا اجابت می کند. راجع به این مرحله در جای دیگر بیشتر صحبت کرده ام (۲۴).

نتیجتاً مشخص است که کلام خدا قدرت آن را دارد که ما را نجات دهد، و ما در شباحت عیسی مسیح در آورد. و همچنین مشخص است چرا شیطان جانب مخالفت با آن را گرفته. او جانب حمله خود را به منشأ خدا شناسی کشانده تا نشانی از آن در میان نباشد. تا اندازه ای که مشاوره از کلام خدا استفاده کند، قدرت ایجاد زندگی روحانی را در متقاضیان دارد. اما هر چه به آن افزوده گردد، از قدرت آن می کاهد. به این دلیل است که به مشاوران مسیحی می توان گفت مشاوران کلام خدا.

فهرست زیر نویس های فصل سوم

(۱) دوم تیموتاوس ۳: ۱۷ صحبت از تغییری می کند که مسیحیان از طریق استفاده از کلام بدست می آورند (همچنین آیات ۱۵ و ۱۶).

(۲) من راجع به این موضوع در جلد دوم شبانی گوسفندان خدا Shepherding Gods Flock صحبت کرده ام و در اینجا تکرار نخواهم کرد. (تا بحال به فارسی ترجمه نشده است)

(۳) به عبرانیان ۱۰: ۱۶، و خصوصاً عبرانیان ۳: ۷ و ۸ و ۴: ۷ رجوع نمایند. این آیات به داود و روح القدس نسبت داده شده. همچنین به اعمال ۳: ۲۱ و نهمیا ۹: ۳۰ رجوع کنید.

(۴) زمانی که در کشور برزیل خدمت می کردم، بیشتر متوجه این موضوع شدم. در آن زمان بی سوادی بسیار رواج داشت و زبان تنها راه ارتباط بود. اگر شخص با سواد، اطلاعات متناقض شفاهی و کتبی در دست داشت، اطلاعات شفاهی را بجای کتبی قبول می کرد. اینجا پولس می گوید آنچه شفاهی است، کتباً تکمیل می گردد. میراث ما نیز آن را منعکس می کند وقتی می گوئیم، ”من از خود او شنیدم“، یا ”من به شما قول می دهم“.

(۵) هر مشاور می شود ببیند کدام آیه صحیح است و کدام صحیح نیست. انسان در مقر قضاوت کلام می نشست، بجای آنکه کلام او را قضاوت نماید.

(۶) فصل ۳، و ضمیمه شماره ۶

(۷) امثال ۱۳: ۱۱؛ اول تیموتاوس ۶: ۹ و ۱۰؛ لوقا ۱۲: ۱۵.

(۸) در حقیقت هر چه با اقتدار بیشتری صحبت می کنند، خطرناکتر می شوند.

(۹) وقتی گلاسر Glasser می گوید متقاضیانش را ”همرنگ جماعت“ خواهد کرد، منظورش هم رنگ با برداشتی است که خودش از جماعت دارد. وقتی کرام بولتز Krumboltz می گوید من همه اهداف متقاضی را قبول می کنم، منظورش آنچه بنظر خودش صحیح می باشد (یعنی

اهداف متقاضی صحیح می باشند) را قبول می کند. خیر، اهداف جامعه (یا بقول مورر Mowrer آنچه به درد همه می خورد) و یا اهداف متقاضی، توانائی حل مسئله ای که بر درون انسان است را ندارند. در نهایت مشاور راهی را انتخاب می کند که خود می خواهد.

(۱۰) یک نمونه معمول این است که می گویند: ”من این گونه هدایت شدم تا“. یک کشیش بمن گفت که زمانی که وقت ندارد کلام را بخواند و از آن جواب دریافت نماید، به خواب می رود و از خدا می خواهد جوابش را در خواب به او بدهد!

(۱۱) منظورم از مرموز و پر مخاطره این است که معلوم نیست شامل کلاه برداری (دزدی) باشد.

(۱۲) با این وجود نمونه بسیاری را (فهرست یا جمع بندی نشده) در کتاب امثال پیدا می کنیم.

(۱۳) یا متأسفانه می گویند، ”چرا خدا چنین وضعی را برای من پیش آورد؟“

(۱۴) مکاشفه مستقیم خدا با مرگ آخرین رسول خدا خاتمه یافت. و بیاد نیز داشته باشید حتی رسولان از مکاشفه مستقیم خدا در مورد تصمیمات زندگی خودشان بهرمنند نبودند (دوم قرننیاں ۱۲: ۱۲؛ عبرانیان ۲: ۲ تا ۴؛ دوم قرننیاں ۴: ۸؛ این آیات نشان می دهند مکاشفات مستقیم از جانب رسولان بود).

(۱۵) دوم تیموتائوس ۳: ۱۵ تا ۱۷؛ دوم پطرس ۱: ۳.

(۱۶) حتی اگر (به فرض) این آیات ارتباطی با هدایت در تصمیم گیری داشتند، موضوع را نمی توان خارج از کلام خدا برداشت نمود. استدلال ایمانداران بر اساس کلام است که می گوید روح القدس از طریق کلامش حرف می زند (عبرانیان ۱۰: ۱۵). غیر قابل تصور است که روح القدس پس از صرف سالیان دراز برای تولید کلام خدا، راه را کج کرده و راه های دیگری را به ایمانداران نشان دهد.

(۱۷) اینجا برداشت روحانی از آیات بسیاری شده، که بدون نام بردن هر یک، چنین هدایتی را کرده اند. اما این کار همچنین می تواند کار حساسی نیز باشد، چون برداشت را بدون معیار اصولی که آن را اثبات کند، انجام می دهیم.

(۱۸) اما در مشاوره مسیحی باید به موضوع انتخاب فرض شده نیز رسیدگی کرد. ممکن است بدون مطالعه کلام، شخصی اشتباهاً فرض کرده موردی برایش مجاز بوده است.

(۱۹) بعنوان مثال، خادمی می خواهد پاکستان را به دلائل نا درستی رها کرده و به هندوستان برود. یا شخصی ممکن است بگوید، ”من همه جا می روم جز هندوستان“. تصمیمی بر خلاف هندوستان بر چنین اساسی گناه محسوب خواهد شد.

(۲۰) در اول ساموئیل ۲۴: ۷ و ۱۴، نمونه حرف نادرستی است از آنچه خدا انجام خواهد داد.

(۲۱) جعل واقعیت کولسیان ۳: ۱۵ (بعنوان صلح شخصی - ”من در این مورد در قلبم احساس صلح میکنم“ - را نباید پایه و اساس تصمیم گیری شمرد). تمام آنچه گفته شده مربوط به روابط عمومی اعضای کلیسا می باشد. صلح، ”داور“ روابط شخصی اعضا با یکدیگر است. منظور صلح در کلیسا است. راجع به هدایت در این آیه صحبت نشده.

(۲۲) توجه داشته باشید منظور اجتناب از هر رفتاری است که ممکن است باعث لغزش برادر یا خواهری بشود. (اما منظور اجتناب از آنچه صحیح است، با وجود آنکه ممکن است موجب رنجش دیگری شود نمی باشد). ”سبب رنجش“ (راه گناه آلود) است که باید از آن پرهیز کرد.

(۲۳) غلاطیان ۵: ۲۲ و ۲۳. من راجع به میوه روح القدس بعداً در این کتاب صحبت خواهم کرد.

(۲۴) راهنمای مشاوران مسیحی، فصل چهارم صفحه ۳ و فصل نوزدهم. این را در چهار قدم تغییر که در دوم تیموتائوس ۳: ۱۶ نام برده شده می بینیم.

